

مقدمه دهم:

مرحوم آخوند درباره اینکه متعلق نهی در موارد مختلف متفاوت است می‌نویسد:

«إن متعلق النهی اما أن يكون نفس العبادة ، أو جزأها ، أو شرطها الخارج عنها ، أو وصفها الملازم لها كالجهر والإخفات للقراءة ، أو وصفها الغير الملازم كالغصبية لاكون الصلاة المنفكة عنها»^۱

توضیح:

۱. نهی گاهی به ذات عبادت تعلق می‌گیرد. مثل: نهی از صلاة در ایام حیض
۲. گاهی به جزء عبادت تعلق می‌گیرد. مثل: نهی از قرائت سوره های سجده دار در صلاة
۳. گاهی به شرط عبادت تعلق می‌گیرد: مثل نهی از طهارت با آب غصبی در صلاة
۴. گاهی به وصف ملازم عبادت تعلق می‌گیرد. مثل نهی از جهر و اخفات در قرائت صلاة
۵. گاهی به وصف غیرملازم عبادت تعلق می‌گیرد. مثل: نهی از غصب که ملازم با صلاة نیست (یعنی می‌توان صلاة را بدون اینکه در غصب باشد، به جای آورد)

ما می‌گوییم:

۱. درباره‌ی فرق مورد نظر مرحوم آخوند بین وصف ملازم و وصف غیرملازم، باید توجه داشت که مراد ایشان این نیست که بگوییم «قرائت یا جهری است و یا اخفاتی و نمی‌تواند بدون هر دو باشد»^۲ چرا که اگر معنای غیرملازم این باشد، عین همین حرف در غصب هم قابل بیان است (به اینکه بگوییم نماز یا در غصب است و یا در عدم غصب و شق ثالث ندارد)
۲. مرحوم آخوند خود این مطلب را چنین شرح داده است:

«فإن كل واحد منهما لا يكاد ينفك عن القراءة ، وأن كانت هي تنفك عن أحدهما ، فالنهی عن أيهما يكون مساوقاً للنهی عنها ، كما لا يخفى»^۳

توضیح:

- «قرائت یا جهری است یا اخفاتی» و «جهر و اخفات هم اگر قرار باشد موجود باشند، باید در ضمن قرائت موجود باشند»، پس نهی از جهر و نهی از اخفات، نهی از قرائت است.
۳. اگر مراد مرحوم آخوند را چنین بگیریم که: «جهر و اخفات در غیر قرائت امکان تحقق ندارد» سخن، قابل مناقشه است، چرا که می‌توان جهر را در غیر قرائت صلاة هم تصویر کرد.

۱. كفاية الاصول، ص ۱۸۴

۲. منتهی الدرایة، ج ۳، ص ۲۶۷

۳. كفاية الاصول، ص ۱۸۴



۴. اما به نظر می رسد مراد مرحوم آخوند آن است که:

در مثل جهر و اخفات، آنچه مورد نهی است «جهری است که در قرائت است» و «اخفاتی است که در قرائت است» (یعنی «جهر در نماز عصر و ظهر» مورد نهی است ولی جهر در جای دیگر اصلاً مورد نهی نیست. و کذا اخفات در نماز صبح)

ولی در مثل غضب، آنچه مورد نهی است، «غضب» است (بدون توجه به اینکه در صلاة واقع است یا در غیر صلاة) و البته گاه یک وجود هم مصداق غضب است و هم مصداق صلاة)

مرحوم آخوند سپس درباره اقسام مختلف می نویسند:

« لا ريب في دخول القسم الأول في محلّ النزاع ، وكذا القسم الثاني بلحاظ أن جزء العبادة عبادة ، إلّا أن بطلان الجزء لا يوجب بطلانها ، إلّا مع الاقتصار عليه ، لا مع الإتيان بغيره مما لا نهى عنه ، إلّا أن يستلزم محذوراً آخر .

وأمّا القسم الثالث ، فلا يكون حرمة الشرط والنهي عنه موجباً لفساد العبادة ، إلّا فيما كان عبادة ، كى تكون حرمة موجبة لفساده المستلزم لفساد المشروط به .

وبالجملة لا يكاد يكون النهى عن الشرط موجباً لفساد العبادة المشروطة به ، لو لم يكن موجباً لفساده ، كما إذا كانت عبادة .

وأمّا القسم الرابع ، فالنهي عن الوصف اللازم مساوق للنهي عن موصوفه ، فيكون النهى عن الجهر في القراءة مثلاً مساوقاً للنهي عنها ، لاستحالة كون القراءة التى يجهر بها مأموراً بها ، مع كون الجهر بها منهيّاً عنه فعلاً ، كما لا يخفى .

وهذا بخلاف ما إذا كان مفارقاً ، كما فى القسم الخامس ، فإن النهى عنه لا يسرى إلى الموصوف ، إلّا فيما إذا اتحد معه وجوداً ، بناءً على امتناع الاجتماع ، وأما بناءً على الجواز فلا يسرى إليه ، كما عرفت فى المسألة السابقة^۱

توضیح:

۱. نهی اگر به ذات عبادت تعلق بگیرد، بحث از اینکه آیا اقتضای فساد دارد یا ندارد، جاری می شود
۲. ولی اگر نهی به جزء عبادت تعلق بگیرد:
۳. جزء عبادت، عبادت است و لذا اگر بگوییم نهی مقتضی فساد است، باعث بطلان جزء می شود (چون جزء هم عبادت است) و بطلان جزء مستلزم بطلان کل است

۱. همان، ص ۱۸۵



۴. الا اینکه علاوه بر آن جزء (که منهی عنه است و باطل است، مثل قرائت سوره سجده‌دار، یک جزء دیگر که سالم است را همراه کند (مثلاً سوره غیر سجده‌دار هم بخواند)
۵. البته در این صورت ممکن است اشکال دیگری بر نماز عارض شود مثل اینکه بگوییم موالات صلاة از بین می‌رود
۶. اما اگر نهی به شرط عبادت تعلق بگیرد:
۷. اگر شرط هم عبادت است (مثل طهارات ثلاث)، نهی از آن، موجب بطلان شرط می‌شود (اگر مقتضی فساد باشد) و فساد شرط باعث فساد مشروط می‌شود
۸. ولی اگر شرط عبادت نبود (مثل تطهیر لباس از نجاست خبثی)، نهی از شرط، باعث بطلان مشروط نمی‌شود (و لذا این مورد داخل در محل نزاع و محل بحث نیست.) [همچنین اگر کسی، هم با آب غصبی وضو گرفت و هم با آب غیرغصبی؛ در این صورت اگر چه نهی به شرط تعلق گرفته است ولی شرط دیگری جایگزین شده است]
۹. اما اگر نهی به وصف ملازم تعلق گرفته است:
۱۰. در این صورت نهی از وصف ملازم، نهی از موصوف استف چرا که محال است قرائت به صورت بالفعل مأمور به باشد ولی وصف آن یعنی جهری بودن هم به صورت بالفعل منهی عنه باشد.
۱۱. اما اگر نهی به وصف غیر ملازم تعلق گرفته باشد:
- در این صورت بنابر مبنای اجتماع امر و نهی: نهی از وصف به موصوف سرایت نمی‌کند. چرا که وصف به عنوان غصب تعلق گرفته است و اگرچه صلاة، مصداقاً با آن متحد است ولی تعدد عنوان، باعث می‌شود که مصداق واحد دارای دو حکم مختلف باشد.
۱۲. ولی اگر مبنای امتناع را اتخاذ کردیم:
- گاه وصف و موصوف دو وجود مختلف دارند (مثل نماز و نگاه به نامحرم در حال نماز) در این صورت حکم از وصف به موصوف سرایت نمی‌کند.
- ولی گاه وصف و موصوف دارای وجود واحد هستند (مثل غصب و صلاة) در این صورت، نمی‌توان به «مأمور به بودن صلاة به صورت بالفعل» و «منهی عنه بودن غصب به صورت بالفعل»، قائل شد.

